

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

حجت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

جلسه ۱۱ - دوره ۱۹ خودشناسی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث به معنای دوم بهشت رسید و این که عرض شد، انسان موجودی است که فطرتاً خواهان خدا، همه چیز و هستی مطلق است و از نیستی بری و بیزار است. جهنم خودش را در نیستی ها، نبوده‌ها، کمبودها و نقص ها می بیند و بهشتش را در هستی، داشتن و غنی و ثروت و کمال می بیند. در پاسخ به این، عرض شد که، درست است که انسان چنین موجودی است اما اگر بخواهیم بهشت را به همین تعریف از انسان، تعریف کنیم، این بهشت حاصل است و تحصیل آن بی معنی است. هستی همیشه هست و نیستی نیست. است که انسان عاشق هستی است و از نیستی بیزار است و هستی همیشه هست و نیستی همیشه نیست و معنی ندارد که هستی با نیستی جمع شود، ارتفاع نقیضین و اجتماع نقیضین محال است. این ها از بدیهیات اولیه است و معنی دارد که نیستی هستی شود. انسان عاشق خدا و هستی است و مطلوب و معشوقش حاصل است و به آن رسیده است. پس این معنی بهشت شد. چون آن بهشتی که ما می یابیم، که تشنه و گرسنه آن هستیم و به سمت آن در حال حرکتیم، می یابیم که الان حاصل نیست و می بینیم که در آن بهشت نیستیم و در سختی و فشار هستیم، این اولاً اگر بهشت آن جایی باشد که خدا هست و جهنم هم آن جایی باشد که خدا و هستی نیست و عدم محض و عدم مطلق است، پس باید بگوییم که جهنمی در کار نیست و همیشه بهشت بوده و هست و خواهد بود، در حالی که عرض کردیم که ما بالوجدان می یابیم که همین الان برای ما بهشت نیست و بهشت نسبی است، یعنی یک کسی همین الان احساس راحتی و بهشت بودن را دارد و دیگری همان جا و همان لحظه و با همان شرایط، احساس جهنم بودن و فشار دارد. در این که جهنمی هست، بحثی نیست، اما با این تعریف به این نتیجه خواهیم رسید که بهشت است و جهنم در کار نیست. زیرا گفته شده جهنم جایی است که خدا نباشد و کجاست که خدا نیست؟! جهنمی که خدا نباشد، آن جهنم هم نیست.

گفتی که تو را عذاب خواهیم فرمود
من در عجبم که این کجا خواهد بود
آن جا که تو هستی عذاب نبود آن جا
آن جا که این کجا خواهد بود

خداوند در قرآن فرمود که جهنم هم داریم، من در عجبم که این کجا خواهد بود؟! پس این تعریف دومی که از بهشت ارائه شده، قائل هم دارد و این طور نیست که تنها فرض ما باشد و شعرش را هم شاعر گفته. پس اگر خدا گفته تو را عذاب می کنم، در جهنمش هم خدا خواهد بود. پس ما باید به دنبال تعریفی از بهشت و جهنم باشیم که جهنم با وجود خدا جهنم باشد نه این که بگردیم و ببینیم جایی که خدا نباشد و بعد بگوییم این جا جهنم است. این می ود همین شعر که، این کجا خواهد بود؟! و جهنمی در کار نیست. ببینید اگر دقت نکنیم کار به کجا می کشد. یک واقعیاتی را ببینیم و یک واقعیاتی را نبینیم. آن هایی که این را گفته اند، از جهتی درست گفته اند که انسان فطرتش خداخواه است و خدا هم که همیشه همه جا هست و بهشت هم جایی است که فطرت ما خدا را بخواهد و به خدا هم برسد. گاهی شما آب می خواهی و آب نیست و این می شود جهنم. اما اگر بخواهی و باشد، می شود بهشت. پس جهنم کجاست؟ تعریف سوم از بهشت، بر پایه اشکال دوم از بهشت است که بهشت این نیست که گفته اند و انسان که فقط همین را نمی خواهد، فقط این نیست که دارای یک فطرت خداخواه باشد. بلکه انسان موجودی است که، مختار است و باید بهشت و جهنم را طوری معنا کنیم که هر انسانی خودش و با اختیار خودش وارد در بهشت شود، یا وارد در جهنم شود. شما که تعریف دوم را ارائه کردید، از اختیار انسان غافل شدید، در حالی که انسان اختیار هم دارد. این جا وارد بحث جدیدی در مورد انسان شناسی می شویم و آن هم جنبه اختیار انسان است. حقیقت جان ما یک حقیقت داراری اختیار و انتخاب است. اختیار عبارت است از توانایی انتخاب و انتخاب عبارت است از گزینش و تصمیم درونی. در ویژگی هایی که برای خود انسان بیان کردیم، که اگر خواستیم بفهمیم چه چیزهایی خود واقعی ماست و چه چیزهایی ابزار و مرکب و وسیله و با خود ما خلط شده، که عمده کار، در تفکیک این هاست. یکی از این ویژگی ها این بود که، ناخودآگاه باشد، که اگر خودت و حقیقت جانت باشد، اختیار هم جزء این ویژگی هاست. گذشته از این که سایر آن ویژگی ها را دارد، که هفت ویژگی گفتیم. به ظاهر این است که چون اختیاری است، این ویژگی را ندارد و ناخودآگاه نیست. گفتیم باید غیراختیاری باشد و این یکی از ویژگی ها بود. جواب این است که اختیار هم همین طور است و جزئی از خواص خود انسان است و حقیقت جان ما و ناخودآگاه و غیراختیاری هم هست، در عین این که اختیار است. چون اختیار عبارت است از توانایی انتخاب، آن انتخاب است که آگاهانه و اختیاری است و ناخودآگاه نیست، نه این که اختیار است که اختیاری است. بلکه اختیار دیگر اختیاری نیست. خدا انسان را مختار آفرید و ما در این که اختیار داشته باشیم، نقشی نداشتیم و اگر بخواهیم خودمان به خودمان اختیار بدهیم، دیگر این ما نیستیم، فکر و ذهن ما ساخته و درش خطا راه دارد

و حقیقت جان ما نمی شود و ساختگی می شود. اما اگر غیراختیاری و ناخودآگاه باشد و از بدو تولد با ما باشد، این می شود جزء ویژگی های خود ما. پس تا این جا به این نتیجه رسیدیم که انسان موجودی است خداخواه و این در ضمیر ناخودآگاهش است و دوم این که مختار است، دارای اختیار است، اختیار یعنی توانایی انتخاب بین انسان و حیوانات و سایر موجودات، فرق این است که انسان می تواند بزرگ شود و مراحل را طی کند تا به اختیار و انتخاب برسد، اما حیوان و سایرین نمی توانند. انسان از بچگی این توانایی درش هست و استعداد و قوت و قدرت انتخاب کردن را دارد. انتخاب همان گزینش و تصمیم درونی است. تا معنای انتخاب معلوم نشود، معنای اختیار روشن نمی شود. تعریف صحیحی از بهشت و جهنم نمی توانیم ارائه دهیم. انتخاب، همان گزینش درونی شماسست و این توانایی در همه ماست و همه ما بالوجدان می یابیم که چنان توانایی را در درونمان داریم. راجع به اختیار انسان بحث ها و شبهات زیادی وارد شده است، تحت عنوان اختیار و جبر. اگر معنای اختیار معلوم شود که عبارت بود از توانایی انتخاب و انتخاب هم عبارت بود از گزینش و تصمیم درونی و باطنی، غالب شبهات جوابش داده می شود و مسأله حل می شود. کسانی که دچار این شبهات شده اند، این تعاریف را درست نفهمیده اند. وقتی گفتیم انسان مختار است، فکر کردند که انسان توانایی انجام کار را دارد. اگر ما اختیار را اینگونه معنی کردیم که اختیار یعنی توانایی انجام کار در بیرون، از آن جبر در می آید، چون خیلی کارها است که ما می خواهیم انجام دهیم اما از انجام آن ها و تحقق آن ها در بیرون، عاجزیم. نمی شود و یا نمی توانیم و یا اراده انجام آن را نداریم. وقتی علائم تنبلی و بی حالی داریم، خیلی کارها را می خواهیم انجام دهیم اما نمی توانیم و اراده آن را نداریم. اگر اختیار عبارت بود از توانستن، این جا مشکل درست می شد، که ما چه جور انسان مختاری هستیم که نمی توانیم؟! اما اگر گفتیم اختیار عبارت است از توانستن و شدن، هم من بتوانم و هم در خارج محقق بشود. شدن یعنی آنچه من در درونم خواستم در خارج هم بشود. ان الله ان شاء ان اراد شی ان یقول له کن فیکون. خدا اینگونه است که اذا اراد شی، اگر چیزی را بخواهد، کافی است که بگوید باش، یعنی اراده اش مساوی با شدن باشد. اگر کسی اختیار انسان را چنین معنی کرد که اگر خواست بشود، این غلط است و انسان مسلماً چنین اختیاری ندارد و مجبور می شود قائل به جبر شود و یا شبهات جبری در ذهنش وارد شود. پس اگر اختیار درست معنی شود، دیگر این شبهات وارد نمی شود. اما این تعریفی که از اختیار ارائه دادیم، عبارت است از توانایی انتخاب کردن و انتخاب هم عبارت است از گزینش و تصمیم درونی و باطنی، که انتخاب می کنی این جا نشستن را، خوردن این غذا را، ازدواج با این شخص را و...

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

درونت انتخاب می کنی، اما این که در بیرون هم به نتیجه برسد یا نه، دیگر د تعریف اختیار نیست و مربوط می شود به اراده که در مرحله توانستن است، نه خواستن. مرحله اراده کردن است، اختیار با اراده فرق دارد، اراده مرحله انجام کار و توانایی انجام آن است و اختیار توانایی انتخاب است. این که شما موجودی هستی که در ذهنت می نشینی و بررسی می کنی و یکی را از بین گزینه ها انتخاب می کنی، اختیار است. اختیار توانایی خواستن است. انسان، مختار است و این اختیار هم از شکم مادر همراهش بوده، این طور نیست که ما خودمان ایجاد کرده باشیم و یا ساخته باشیم و خارج از وجود ما باشد و به ما ملحق شده باشد یا تلقین شده باشد، مثل خیلی از کارها که ما نمی توانیم و نمی شود و با تلقین می گویند، می توانی، می شود، درحالی که نمی توانی و نمی شود، مثل این که دنیا جای عدالت مطلق نیست و کسش ندارد اما وقتی می بگویند، به ما تلقین می شود و در ذهنت وارد می شود. وقتی می بگویند خواستن توانستن است، مثل روانشناسان، ما می بینیم که در قرآن فرموده فقط خداست که هر چه بخواهد می شود و به خودمان مراجعه می کنیم و می بینیم که خیلی چیزها می خواهیم و نمی شود. بعضی چیزها را که می گوییم نمی شود، یعنی شدنش قطعی نیست و شاید بشود و ما می گوییم که می شود که شما تحریک کنیم برای حرکت و تلاش تا شاید بشود. پس اگر ما گفتیم اختیار مساوی است با توانستن و شدن، با اختیار مشکل پیدا می کنیم، خواستن، توانستن و شدن سه مرحله است. ما در مرحله خواستن هستیم. در ذهنتان این ها را خلط نکنید، تا بحث های بعدی ما مفهوم واقع شود.

سوال: فرق بین توانستن و شدن چیست؟ فرقی این است که توانستن مربوط به خود ماست و شدن خارج از محدوده ماست و مربوط به دیگران است. مثلاً اگر شما برای انتخاب همسر در ذهنت یک شخصی را انتخاب کردی، بعد در مرحله بیرون توانایی اقدام و خواستگاری کردن را هم داشتی، شما می توانی، اما وقتی با همه این امکانات می توانی و می روی برای خواستگاری، جواب منفی می شنوی. این دیگر در اختیار و اراده و توانایی تو نیست و مربوط به مرحله شدن است. شما خواستی و توانستی و نشد. برای بهتر متوجه شدن مطلب است که آنها را تفکیک می کنیم والا می شود همه این ها را در یک مرحله شدن، بگوییم. در آینده از این تفکیک ها بهره می بریم. حال بحث ما این است که این انتخاب چند قسم است؟ این بحث مهم است و دقت می خواهد. قبل از آن به تفاوت های اختیار و انتخاب می پردازیم. ما ناچاریم از همین الفاظ استفاده کنیم و این ها محدودیت هایی دارد و این ها را به حساب نارسایی و نادرستی مباحث نگذارید. انتقال معانی با الفاظ متناسب و به جا که نشود به آن هیچ اشکال طلبه ای وارد کرد، هیچ وقت برآورده نمی شود. از الفاظ و مطالب اشکال طلبه ای می شود گرفت و این ها فقط اشارت است و شما باید از اشارات به مشار الیه منتقل شوید. مسأله، مسأله وجدانی است و هر کس باید با این اشارات به خودش مراجعه کند. تفاوت های بین اختیار و انتخاب را می گوییم که ذهنتان روشن شود و در مباحث بعدی مشکل پیدا نکنید. اول این که

اختیار توان انتخاب است و انتخاب فعلیت آن است و حاصل به کارگیری قوه اختیار است. یعنی تعریف این ها هم با هم فرق دارد. دوم این که اختیار مخلوق خداست و خدا قرارداد داده شده، چه بخواهی چه نخواهی به ما داده اند و الان هم چه بخواهی و چه نخواهی داری و خواهی داشت. شما چنین موجودی هستی که جبراً اختیار دارد و دست شما نبوده. ولی انتخاب می تواند اختیاری باشد و می تواند غیراختیاری باشد به یک معنا و به معنای دیگر، همیشه اختیاری است. وقتی گفتیم گاهی اختیاری است و گاهی غیراختیاری، یعنی وقتی ما انتخاب می کنیم گاهی از قبل بررسی و فکر داریم و بعدش انتخاب می کنیم، اما گاهی نه، بدون فکر و کاری انتخاب می شود. این که گفتیم به دو معنا، این است که خیلی از انتخابهای ما از صبح تا شب، بدون فکر و بررسی است و همین طوری انجام می دهیم و بعدش فکر می کنیم که چرا چنین کردیم. یک وقتی ما حرف می زنیم و یک وقتی حرف از دهنمان می پرد و بعد فکر می کنیم ببینیم که چه گفتیم. البته می توانیم به آن هایی که انتخاب می شود انتخاب نگوییم. البته تو این وقت ها هم گزینش درونی که معنای انتخاب است، وجود دارد، اما آن انتخاب، انتخاب قهری است و اختیاری نیست. گاهی هم ما انتخاب های رندمی می کنیم نه انتخاب های آگاهانه اختیاری و از روی معرفت و شعور.

چهارمین تفاوت بین اختیار و انتخاب این است که اختیار یک حالت دارد و انتخاب سه حالت دارد. یک موقع شما انتخاب بی هدف می کنی و گاهی انتخاب با هدف. انتخاب هایی که بی هدف است، همین جوری کاری می کنیم و خیلی از کارهای ما اینجوری است که اگر از ما بپرسند چرا، می گویی اصلاً فکر نکرده ام چرا. پاهی بین دو چیز یک چیز را انتخاب می کنی و اگر بپرسند چرا می گویی چون هیچ فرقی نداشت این دو با هم و در مقابل چرا جواب داری ولو این که هیچ فرقی نمی کرد. اما گاهی هیچ جوابی نداری و نمی دانی و می گویی همینجوری. خیلی از کارهای ما در شبانه روز اینجوری است بر اثر عادت است و وقتی می گویند چرا، می بینند که معلول و در اثر خودمان نیست و از جای دیگر و بر اثر تلقین و عادت است و خودمان نیستیم. این مهم است. کسانی که هیپنوتیزم وار عمل می کنند، آیا می شود گفت خودش است؟ نه. او تحت تأثیر افکار دیگری است. مثل خیلی از تصمیمات ما در زندگی. حال یا آن فکر القایی است و یا آن عمل. گاهی هدف داری و بی هدف کاری نمی کنی، این برای وقتی است که به خودی و به هوشی و متوجهی، خود این دو حالت دارد، گاهی در حال انتخاب هدفی و داری خود هدف را انتخاب می کنی و می گویی هدف من از زندگی چیست؟ گاهی وسایلی را که برای رسیدن به هدف نیاز است را انتخاب می کنی. این دو قسم را خوب وجدان کنید. انتخاب هدف و انتخاب وسیله. آن موقعی که شما داری هدف را انتخاب می کنی، که این بحث برای ما خیلی مهم است، جایگاه هدف کجاست؟ مقصد. جای مقصد آخر راه است، یعنی شما یک متحرکی هستی که یک مبدأ و یک مقصدی داری و باید مسیری را طی کنی تا به مقصد و هدفت برسی. این هدف، آخر راه است و آخر کار، اما همین مقصد آخر راه، اول راه است. این در ظاهر تناقض دارد که اگر دقت کنی حل می شود و دیگر تناقض نیست. فهمیدن همین مسائل در زندگی است که به ما کمک می کند. برای رسیدن به مقصد باید مقصد داشته باشی، یعنی باید از اول راه مقصد و هدف داشته باشی، منتهی وجود خارجی مقصد، آخر راه است و وجود ذهنی و علمی آن، اول راه است. یعنی اول راه باید مقصد را در ذهن تصور و انتخاب کنی، گرچه وصول به آن، آخر راه است ولی انتخابش اول راه است. من زاول کامدم دستور تا آخر گرفتم. از اول که آمدم، تکلیف من تا آخر کار معلوم شد، چون انتخاب هدف، اول کار و اول راه است. با خلط این ها، مشکلات و شبهات بزرگ علمی پیدا می شود. اول راه می گوییم که ما می خواهیم اینجا برویم. یک مهندس برای ساخت یک خانه اول باید نقشه و برنامه کار را بریزد و معلوم کند که چه می خواهد در آخر راه. اگر آخر راهت معلوم نشود، وقتی در مسیری، وسط راه می مانی و حالت شک همین است که هنوز هدف را انتخاب نکردی. البته اگر در انتخاب راه هم مردد باشی و شک داشته باشی، باز هم از حرکت می ایستی. آیا در انتخاب هدف لازم است بدانیم که راه وصول به هدف و مقصد چیست؟ یعنی اگر کسی می خواهد انتخاب هدف کند، قبلش باید انتخاب وسیله کرده باشد؟ نه، اول راه که می خواهی شروع کنی به حرکت، برای مقصدت تصمیم میگیری. بهشت یا جهنم، سعادت یا شقاوت. انتخاب میکنی، می پرسم که تو چقدر از راه و مسیر اطلاع داری، هیچ نمی دانی. اما در عین حال وقتی می گویند کجا می خواهی بروی، می گویی می خواهیم به بهشت سعادت برسیم و خوشبخت بشوم .

پس انتخاب آخر کار همیشه اول کار است. تا برسیم به تفاوت های بعدی ...

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهربین